

به نام حق

حبه ی سیر، ماهی شد:

سینِ سبب

در سفره ی هفت سین ها

یک دو سینِ ناگزیر است

خواه سرخ باشد

ایا سبز

سبزه را کاش... .

تن تنومند بود

به پیش صد گره

از عجز دستانی برای آرزو

آرزوی سکه اما این نبود

که خط به رویش باشد

و

شیرش به پشت

پشت به ساعت،

سرکه گفت:

وقت به وقتِ بردباری ست

چو خود را دیده ام در تاک

تا کی سنجِدِ عاشق

به عیب کوچکی

محو است

درونِ قصه ی شیرین؟

شیرین شیره ی گندم

سمنوی گوهر اعیان

سرش از قوت

و

گامش شفاست

شغای روح، تندی نیست

مگر در سیر

و

حد، یک حبه

حبه از شرم سماق

چون اندکش طعم بسیار

رنگ آن شد

گوشه ای از تنگ، ماهی

آی سان مرامی